

چشم از دیدگاه مولانا در مثنوی معنوی

اثر: دکتر اسماعیل تاج‌بخش
عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی
(از ص ۴۲۷ تا ۴۳۸)

چکیده:

الف - در مثنوی مولانا «چشم» تعبیرهای گوناگونی دارد، یا دیده‌ی ظاهری است که تنها مظاهر و تعینات جهان مادی را می‌بیند و از جهان غیب بی‌خبر است، و یا دیده‌ی باطنی که ابزار شهود و ادراک حقایق است.
ب - پیامبران الهی نمونه‌های کامل دیده‌وران باطنی محسوب می‌شوند.
ج - تلقی مولانا از شورچشمی با برداشت عوام تفاوت دارد...
د - جمادات نیز از دیدگاه مولانا نوعی ادراک و دیده‌وری دارند.
و - معانی «نظر» در مثنوی با «چشم» یکسان نیست، و مولانا برداشت خاصی از آن دارد...

واژه‌های کلیدی: حس ظاهر، حس باطن، چشم سر، دیده‌ی فرعی.

مقدمه:

مثنوی مولوی کتابی است دریاگونه و آکنده از موضوعات متعدّد دینی، کلامی، عرفانی، فلسفی و... شاید بتوان گفت عمده‌ترین فرق مولانا با شاعران دیگر این است که آن‌ها اول به معنی می‌اندیشند و بعد به آنچه در ذهن و ضمیرشان می‌گذرد لباس الفاظ می‌پوشند؛ اما سخن مولانا حاصل بی‌خویشنی‌ها و سرمستی‌ها و شوریدگی‌های روحی و درونی اوست، و او اگر «بیدار و هوشیار» باشد دمی «دم نزند» (در غزلیات شمس می‌گوید: تو میندار که من شعر به خود می‌گیرم / تا که بیدارم و هشیار، یکی دم نزنم (مولانا))؛ پر واضح است شاعری با این خصیصه که هیچ شاعر دیگری چون او نیست - وقتی چون دریایی توفان و خروشان بی‌قرار و پریشان می‌شود چه گوهرها که بیرون نمی‌ریزد و چه گل‌ها که به دوستانان جمال و زیبایی به ارمغان نمی‌آورد.

در مطالعه و تدریس مثنوی یکی از موضوعاتی که توجه نگارنده را به خود جلب کرده بود، مسئله «دید»‌های مولانا است؛ و این مقاله سعی دارد این موضوع را در حد میسور بکاود و بگذارد.

می‌دانیم که مولانا در مثنوی به دو گونه حس معتقد است: حواس ظاهر - حواس باطن. «... و رای حس ظاهر، حس باطنی هم هست (پنج حسی هست جز این پنج حس / آن جو زرّ سرخ، وین حس‌ها جو مس، ۴۹/۲)؛ و آنچه انسان را قادر به شناخت و جستجوی نقش‌هایی بیرونی از آب و خاک می‌کند (آینه دل چون شود صافی و پاک / نقش‌ها بینی برون از آب خاک، ۷۲/۲)، قلبی است که مثل آینه‌ای زدوده از زنگار خودبینی و از آنچه او را در بند تعلقات می‌دارد، پاک و صافی باشد. البته آن‌ها که در زندان حس و خیال محبوس می‌شوند، بدان مرتبه راه ندارند.» (سرّنی، ج ۱، ص ۵۰)

یکی از حواس «چشم» است که در مثنوی با تعبیرات مختلف و صفات گوناگون به کار رفته است؛ و می‌توان آن‌ها را در عناوین زیر خلاصه کرد:

۱ - چشم (= دیده) ظاهر؛ که مولانا از آن به «چشم (سرّ من از ناله من دور نیست / لیک چشم و

گوش را آن نور نیست، (۷/۱) و «عین (آن دهد حفشان که لایعین رأث / که ننگجد در زبان و در لغت، ۴۷۱۱/۶)» و «چشم سر (چشم سر با چشم سر در جنگ برد / غالب آمد چشم سر، حجت نمود ۳۹۳۷/۵)» تعبیر می‌کند؛ از آن رو که اغراض و زمینه‌های ذهنی آدمی در آن تأثیر دارند جز دنیای حسی را نمی‌بیند، و دیده‌ای است جزئی نگر و «فرعی (یوسف اندر چشم اخوان چون ستور / هم وی اندر چشم یعقوبی چو حور از خیال بد مر او را زشت دید / چشم فرع، و چشم اصلی ناپدید

چشم ظاهر سایه آن چشم دان / هر چه آن بیند، بگردد این بدان

تو مکانی، اصل تو در لامکان / این دکان بریند، و بگشا آن دکان ۶۱۲/۲ تا ۶۱۵)» و «حال بین (شاه دید آن اسب را به چشم حال / و آن عماد الملک با چشم مأل ۳۴۷۲/۵)» که از عاقبت‌اندیشی بهره‌ای ندارد؛ دیده‌ای «دیوانه (چشم دیوانه بهارش دی نمود / زان طرف جنبید، کو را خانه بود ۲۷۶۲/۳)» و «ابلیسانه (چشم ابلیسانه را یک دم ببیند / چند بینی صورت آخر، چند چند؟ ۲۳۰۲/۳)» که مبنای داوری‌هایش ظاهر بینی و گمراهی و خودپرستی است؛ و از راه حق دور افتاده است. «چشم حسی (چشم حس همچون کف دست است و بس / نیست کف را بر همه او دسترس

چشم دریا دیگرست و کف دگر / کف بهل وز دیده دریا نگر ۱۲۷۱ و ۱۲۷۰/۳

□ دیده دریا: چشم دل، چشم باطن که حقایق را می‌بیند. «هست بین (هم تو تانی کرد یا نعم المعین / دیده معدوم بین را هست بین ۸۳۰/۶)» نیست، خود بین و «حس بین (خاک زن در دیده حس بین خویش / دیده حس دشمن عقل است و کیش دیده حس را خدا اعماش خواند / بت پرستش گفت و ضد ماش خواند ۱۶۱۱/۲ و ۱۶۱۲

□ بیت دوم اشاره است به کریمه «و لهم عین لا یبصرون بها» (اعراف / ۱۷۹) است و «فاعل واقعی تمام افعال را که جز وجود حق نیست، چنان که هست، یکتا و تنها و واحد و بی‌غیر و شریک نمی‌بیند؛ و حال چشم احوال را دارد که هر چیز را دو می‌بیند. آنچه در این امر فعل حق را می‌بیند دیده عقل است...» (سر نی، ج ۱، ص ۴۴۹)

این «دیده پیچ پیچ» (سایه آن را نمی‌دیدند هیچ / صد نفر بر دیده‌های پیچ پیچ

ختم کرده فخر حق بر دیده‌ها / که نبیند ماه را، بیند سها ۲۰۱۳/۳ و ۲۰۱۴

□ دیده بیج بیج: چشم لوح و کج (زمانی ۵۲۵/۳)، ظاهراً چشمی است که فقط حیات حسی و مادی را می بیند.
□ بیت دوم اشاره دارد به کریمه «ختم الله علی قلوبهم...» (بقره / ۶) و «نادیده (آب دیده او جو دیده او بود / دیده نادیده، دیده کی شود ۱۳۱۱/۵».

□ دیده نادیده: چشمی که انوار تجلیات الهی را ندیده است (زمانی ۳۶۸/۵)، بی بصیرت (گوه‌رین)
□ ضمیر «او» در مصراع اول به مرد واصل برمی گردد که اشک چشم او مانند دیده باطنش صاف و زلال است. «
بینشی نارسا دارد و به جای «دریا» «کف (رجوع کنید به ۱۱)» می بیند و نمی تواند عالم غیب را که
فرا تر از دنیای حس است، دریابد؛ غافل از آن که «جنبش کف‌ها از دریاست و عالم محسوس
بر آنچه نامحسوس است مبتنی است، و در ورای دنیای حس دنیای غیب هست که عالم
حس حرکت و تبدل خود را بدان مدیون است»؛ (سزنی، ج ۱، ص ۱۶۱). معلوم است که
چنین دیده «هفت رنگی (تا بود از دیدگان هفت رنگ / دیده‌ای پیدا کند صبر و درنگ رنگ هابینی به جز این
رنگ‌ها / گوه‌ران بینی به جای سنگ‌ها ۷۵۹/۲-۷۶۰»

□ دیدگان هفت رنگ: چشم‌های ظاهر که به وسیله آن‌ها می توان هفت رنگ خورشید را دید؛ چشم ظاهر که ناظر
رنگ‌های مختلف تعینات است. (گوه‌رین) «جز مظاهر و رنگ‌های مختلف تعینات جهان عیان را
نمی بیند، و از زیبایی‌ها و مناظر جهان نهان بی بهره است. و همچون «اسب» سرکش و
بی آرامی است که فقط «نور حق» می تواند آن را مهار زند (چشم حس اسب است و نور حق سوار /
بی سواره اسب خود ناید به کار ۱۲۹۰/۲)، و ارزش حیات حسی را در نظر او کم کند؛ زیرا حیوان «آخر
بین» است نه «آخر بین (چشم آخرین تواند دید راست / چشم آخرین غرور است و خطاست ۲۵۹۵/۱».

□ آخرین: چشمی که فقط به ظاهر امور دنیا توجه دارد - آن که چشم باطن بین ندارد - آنکه از دوستی فقط نفع
و سواد دارد و بس (گوه‌رین): چشمی که فقط آخور علف (= دنیا و مظاهر آن) را می بیند (زمانی ۶۷۴/۱) و جز به
لذات دنیا و نفع و سود نمی اندیشد.

۲- چشم (= دیده) باطن؛ چشم واقعی و دیده حق بین و رؤیت و شهود و ادراک حقیقت
است، که مولانا از آن به «چشم سیر (رجوع شود به ۶)» و «چشم دل (آن که او را چشم دل شد دیدبان / دید
خواهد چشم او عین العیان ۴۶۱۹/۶»

جمله گر مردند ایشان، گر حی اند / غایب و پنهان ز چشم دل کی اند؟ ۱۸۲۰/۳

صد هزاران چشم دل بگشاده شد / از دم تو غیب را آماده شد ۲۵۰۲/۵

دیده دل کو به گردون بنگریست / دید کاینجا هر دمی میناگری است ۷۸۸/۵

□ در بیت چهارم «میناگری» ظرافت کاری‌ها و صورتگری‌های عالم غیب است؛ در لغت یعنی نقاشی و تزیین فلزات مختلف، از قبیل طلا و نقره و مس به وسیله رنگ‌های لعابدار مخصوص که در حرارت بسیار زیاد، پخته و ثابت شود. (معین)) و «چشم اصلی (رجوع شود به ۷)» تعبیر می‌کند؛ همان «دیده غیبی (زن قدم و ین عقل،

رو بیزار شو / چشم غیبی جوی و برخوردار شو ۳۳۱۴/۴

انبیا را داد حق تنجیم این / غیب را چشمی بیاید غیب بین ۳۴۱۷/۳

گفت: از من گم شد، از تو گم نشد / بی دو چشم غیب، کس مردم نشد ۳۴۱۷/۳ که مایه کمال سالکان

طریق است. «بصر (آن که دل بیدار دارد، چشم سر / گر بخشید، برگشاید صد بصر ۱۲۲۴/۳

جبر را ایشان شناسند ای پسر / که خدا بگشادشان در دل بصر ۱۴۷۶/۱» و بصیرتی که در مردان حق - و مخصوصاً در حسام‌الدین - وجود دارد و مولانا دعا می‌کند که پیوسته برقرار بماند (دیده غیبت چو غیب است اوستاد / کم مبادا زین جهان این دید و داد ۳۶/۴)؛ «چشم باز (عام اگر خفاش طبعند و مجاز / یوسفا، داری تو آخر چشم باز ۳۴۲۱/۶)» و «دیده بسته (دیده‌ها بسته ببیند دوست را / چون مشبک کرده باشد پوست را ۳۶۰/۲۱)» ای که روزنه‌هایی برای اشراق نور معرفت در وجود مردان کامل پدید آورده است. پدیده‌ای خدایی و «دیده‌ای ربانی (دیده حسی زبون آفتاب / دیده ربانی بی جو و بیاب ۵۹۷/۴

خوار و مسکین بینی او را، بی فرار / دیده را قوت شده از کردگار ۵۹۱/۴

□ در بیت دوم ضمیر «او» به آفتاب برمی‌گردد. «که از پروردگار نیرو می‌گیرد؛ و با نور او می‌بیند و

«دید خلاق (آن کسی که او ببیند روی خویش / نور او از نور خلقان است بیش

گر بمیرد، دید او باقی بود / زان که دیدش دید ختافی بود ۸۸۸/۲)» دارد و از آن رو که «دیده جان (دیده تن دایماً تن بین بود / دیده جان، جان پرفتن بین بود ۶۵۹/۶)» است، عوالم گوناگون روح را درک می‌کند، و چون به مرتبه یقین رسیده است، باطن و اسرار غیب را می‌بیند و «سرهنگان (گر تو را باز است آن دیده یقین / زیر هر سنگی یکی سرهنگ بین ۲۳۵۵/۲)» و راه دانان جان آگاه را در سخت‌ترین شرایط

می‌شناسد. و به عوامل و «حجاب» گفت: این بوده حجابم از اله / ای مرا تو رازهن از شاهراه (۲۱۹۸/۱) و

«پرده‌هایی (پرده‌های دیده را داروی صبر / هم بسوزد، هم بسازد شرح صدر ۷۱/۲

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را / بردان تو پرده‌های طمع را (۵۷۲/۲)» که او را از رسیدن به حقیقت

باز می‌دارد و مانع مشاهده غیب و ادراک اسرار و «چشم‌بند (چشم‌بندی بد عجب بر دیده‌ها / بندشان

می‌کرد یهدی من یشاء ۱۹۹۳/۳

چشم بند از چشم روزی که رود / صنع از صانع چه سان شیدا شود؟

چشم داری تو، به چشم خود نگر / منگر از چشم سفیدی بی‌خبر ۳۳۵۲ - ۳۳۵۱/۶

چشم بند است این عجب! یا هوش بند؟ / چون نسوزاند چنین شعله بند ۸۳۱/۱

□ چشم بند: افسونی که بدان چشم مردمان را ببندند، از عالم خواب بند و زبان بند (آندراج) افسونگری و

شعبده بازی)) آن محسوب است، نیک توجه دارد؛ و علائق و اغراض دنیایی را می‌شناسد، و

می‌داند که اگر «ناظر» (ور دلت بیدار شد، می‌خسب خوش / نیست غایب ناظرت از هفت و شش ۱۲۲۶/۳

ناظر فرعی ز اصلی بی‌خبر / فرج ماثیم، اصل احکام قدر ۲۸۹۸/۵

□ ناظر: نگرنده، نگاه‌کننده (ناظم الاطباء) متوجه، شاهد)) می‌بیدار باشد همه آنچه را که در آسمان‌ها

و طبقات زمین و در جهان شش‌گانه هستی می‌گذرد خواهد دید؛ به همین دلیل است که با

«ذکر حق» غول و دیو و شیطان را می‌رماند و «چشم‌نرگس» را از «کرکس می‌دوزد» (ذکر حق کن

بانگ غولان را بسوز / چشم‌نرگس را از این کرکس بدوز ۷۵۷/۲

□ چشم‌نرگس: دیده باطن و چشم دل است (زمانی، ج ۲ ص ۲۲۴)، اکثر پراو (= کرکس)

در تیر به کار برند، و مجازاً پره‌های تیر را کرکس گویند (آندراج))، و از توجه به لذائذ ناپایدار عالم

حس خودداری می‌کند. «راست» (گفت زاهد: از دو بیرون نیست حال / چشم ببند، یا نبیند آن جمال گر ببیند

نور حق، خود چه غم است / در وصال حق دو دیده چه کم است

ور نخواهد دید حق را گو برو / این چنین چشم شقی، گو: کور شو

غم مخور از دید، کان عیسی تو راست / چپ مرو، تا بخشدت دو چشم راست

□ چشم شقی: چشم بدبخت، که جمال حق را نمی‌بیند ۴۴۹/۲ تا ۴۵۳)) می‌رود و چون از

«دیدار(هر که از دیدار برخوردار شد / این جهان در چشم او مردار شد ۵۸۵/۲

□ دیدار: دیدار حق، مشاهده، رؤیت و شهود.» حق بهره‌مند است دنیا در نظر او خوار و بی‌قرار است، و تنها مایه نجات و نجات بینایان و «دیده‌وران(غیر آن قطب زمان دیده ور / کز ثباتش کوه گردد خیره سر ۲۴۱۰/۱)».

«چشم حق شناس(ور دو چشم حق شناس آمد تو را / دوست پرین عرصه هر دو سرا ۳۲۴۴/۶)» از علائق این جهانی گذشته و «عَلت» ظاهر بینی را به یک سو هشته است، و هستی را به چشم حق می‌بیند و «دید دوست(دیده ما چون بسی علت در اوست / رو فنا کن دید خود در دید دوست دیدها را دید او نعم العوض / یابی اندر دید او کل غرض ۹۲۵/۱ - ۹۲۶

□ «دیده‌ها» چشم ظاهرین آدمی است و «دید دوست» چشم حق

□ علت: بیماری (ظاهر بینی)» دارد. این همان آگاهی حاصل از تعقل و تفکر است. همان

«اندیشه(ای برادر تو همان اندیشه‌ای / ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای ۲۷۸/۲

□ یادآور مثل عربی است: قیمة کل امرء مانری (سرنی، ج ۱، ص ۲۴۳) و بصیرتی که وجه امتیاز انسان محسوب می‌شود و تن و شکل و جامه و تجمل و اسباب زندگی جز پوسته‌ای بر پیرامون این مغز نیستند؛ اما همین بینش و آگاهی نیز در نظر مولانا هنگامی ارج دارد که متوجه محبوب ازلی باشد، و منبعث از آگاهی و علم مطلق پروردگار هستی؛ و اگر جز این باشد «کوری(چون که دید دوست نبود کور به / دوست، کور باقی نباشد، دور به ۱۴۱۶/۱

□ مصراع اول اشاره دارد به «عمیت عین لاتراک» (دعای عرفه)» از آن بهتر است. و البته «چشم

روشن»(ای امام چشم روش در صلا / چشم روشن باید اندر پیشوا ۲۰۸۸/۳

□ صلا: صلاه (= نماز) بر کسی ارزانی است که از علایق این جهانی پاک است؛ و خداوند هر

لحظه «چشم دل» عارفان را چنان می‌بندد و باز می‌کند که گویی «سحر» می‌کند اما «سحر

حلال(قبض و بسط چشم دل از ذوالجلال / دم به دم چون می‌کند سحر حلال ۳۵۲۲/۶)». انبیاء که نمونه‌های

اکمل مردان الهی‌اند، دیدگانی «غیب‌بین(رجوع شود به ۲۵)» و «دریا بسطت(چشم دریا بسطتی کز

بسط او / هر دو عالم می‌نماید تار مو ۲۶۴۱/۳

و نیز رجوع شود به ۱۱) و «عزیز(پس) جو دید آن روح را چشم عزیز / پس بر او پنهان نماند هیچ چیز

شاهد مطلق بود در هر نزاع / بشکند گفتش خمار هر صداع ۲۸۸۸/۶ و ۲۸۸۹

□ عارف چشمی باطن بین دارد و همه چیز را چنان که باید می‌بیند و شهادت او هر مخاصمه و جدالی را پایان می‌دهد.» دارند؛ و راهنمای خلق در ادراک جهان نهان و شناخت پروردگارند؛ البته هر کسی به اندازه گنجایی باطنی و «روشن دلی (هر کسی اندازه روشن دلی / غیب را ببند به قدر صیقلی هر که صیقل بیش کرد، او بیش دید / بیشتر آمد بر او صورت پدید

گر تو گویی کاین صفا فضل خداست / نیز این توفیق صیقل زان عطاست ۲۹۱۰/۴ تا ۲۹۱۲)» خویش از باطن مردان الهی بهره‌مند می‌شود و حقایق و اسرار را می‌پذیرد. این مردان آسمانی که با خاکیان در آمیخته‌اند «دیده روشنائی (بهر دیده روشنان بزدان فرد / شش جهت را مظهر آیات کرد تا به هر حیوان و نامی که نگرند / از ریاض حسن رتانی چرند ۳۶۵۴/۶ و ۳۶۵۵)» هستند که مخاطبان واقعی قرآن‌اند و همه چیز را مظهر آیات حق می‌یابند؛ «تیز چشمانی» که از «امیران قضایند (شد اسیر آن قضا میر قضا / شادباش ای چشم تیز مرتضی ۲۸۹۵/۶

□ ای مرد باطن بین شاد باش که اسیر قضا هستی، و حق تو را به راهی که صلاح می‌داند می‌برد.» اما از مشیت حق نیز تأثیر می‌پذیرند، و از این که قضا و مشیت حق آن‌ها را به راهی که در بایست است، می‌برد، مشعوف و شادمانند. مقصد نهایی آنان قرب الهی و «دید دوست (قصدر معراج دید دوست بود / در تبع عرش و ملایک هم نمود ۲۲۳۲/۲)» و رسیدن به معرفت غیب است که بهترین وسیله این سفر داشتن باطن آگاه و «چشم مازاغ (عقل کل را گفت: مازاغ البصر / عقل جزوی می‌کند هر سر نظر ۱۳۱۰/۴

زان محمد شافع هر داغ بود / که ز جز حق، چشم او مازاغ بود ۲۸۷/۶

□ مستفاد است از کریمه «مازاغ البصر و ماظفی» (نجم / ۱۷): چشم [پیامبر (ص) در شب معراج] منحرف نشد و از حکم خدا سرپیچی نکرد.» است، که آن را نیز به کمال دارند.

توجه و عنایت پروردگار برای مردان حق «چشم دولت (چشم دولت سحر مطلق می‌کند / روح شد منصور، انا الحق می‌زند ۲۵۳۸/۵)» است و مایه سعادت و نیک بختی؛ «چشم شه (چشم شه بر چشم باز

دل زده است / چشم بازش سخت با همت شده است (۲۸۱۷/۶) و عنایت حق خاصیتی شگفت و شگرف دارد، و باطن سالک را جویای معرفت می‌کند و روح را به کمال می‌رساند تا به حق واصل شود، و مانند حسین بن منصور حلاج انالحق گوید و تکیه‌گاه هر دو جهان شود و به منزلتی برسد که شاهان این جهانی نیز به حمایت و توجه او نیازمند باشند (چشم عارف دان امان هر دو کون / که بدو باید هر بهرام عَزَن ۲۸۶۹/۶). آری دیده‌ای که متوجه عالم معنا و «عاقبت بین (ای خنک چشمی که عقل استنش امیر / عاقبت بین باشد و حیر و فریر ۲۹۸۵/۶

□ خیر: دانا، دانشمند

□ فریر: خنک، راحت؛ در این جا کسی که دید باطن او بیناست.)) و «مأل اندیش (شاه دید آن اسب را با چشم حال / و آن عماد الملک با چشم مأل ۳۴۸۲/۶

حَبْدًا دو چشم پایان بین راد / که نگه دارند تن را از فساد (۱۳۶۳/۶) باشد، سرانجام «صنع بین (ور نبودی دیده‌های صنع بین / نه فلک گشتی، نه خندیدی زمین ۴۸۸۰/۶) می‌شود و حقایق عالم غیب را می‌بیند؛ اما اگر مغرور و گرفتار عالم صورت باشد «چشم مریخی (شاه چون از محو شد سوی وجود / چشم مریخی ش آن خون کرده بود ۴۸۸۰/۶

□ چشم مریخی: «مریخ» ستاره جنگ و خونریزی است و «چشم مریخی» نظر فہرآمیز حق است.)) حق او را رهسپار دیار فنا می‌کند.

۳- چشم بد؛ چشم بد یا «چشم کژدم خانه (بر دم و دندان سگسارانسان / بر دهان و چشم کژدم خانه‌شان (۲۵۷۶/۱)»، چشمی است که از آن به خلق زیان می‌رسد؛ در مثنوی تعبیری است از نگاه حسدآمیز مخالفان و منکران حق، که نگاه خصمانه دشمنان پیامبر (احمد چون کوه لغزید از نظر / در میان راه بی‌گیل، بی‌مطر

در عجب درماند، کاین لغزش ز چیست؟ / من نیندارم که این حالت تهی است.

تا بیامد آیت و آگاه کرد / کان ز چشم بد رسیدت، وز نبرد ۵۰۱/۵ تا ۵۰۳) و نگاه حسدآمیز مخالفان حسام الدین چلپی (گفتنی از لطف تو جزوی ز صد / گر نبود طمطراق چشم بد ۱۹۱/۶) برجسته‌ترین نمونه‌های آن محسوبند. مولانا به خرافه‌های عوام درباره نظر زدن و چشم زدن اعتقاد ندارد؛

بلکه از این اصطلاح بهره می‌گیرد تا ریشه بدی‌ها و گمراهی‌ها را در درون خود انسان نشان دهد؛ در نظر او حسد موجب تمام بدی‌ها و بد اندیشی‌ها و شرانگیزی‌هاست که سرنوشت خود حسود را نیز عوض می‌کند، اما حسود می‌پندارد گردش آسمان او را به چنین سرنوشتی دچار کرده است. کژبینی و خودبینی که «سوءالعین (بَر طاووست مبین، و پای بین / تا که سوءالعین نگشاید کمین ۴۹۹/۵)» نیز خوانده می‌شود ممکن است مردی به بزرگی و سترگی کوه را نیز بلغزاند، همان گونه که قرآن کریم پیامبر (ص) را نیز در این مورد هشدار می‌دهد (که بلغزد کوه از چشم بدان / بزلقونک از نبی بر خوان بدان ۵۰۰/۵). و چاره آن روی آوردن به درگاه حق و التزام عبادت و عمل صالح است؛ -که البته بی‌عنایت حق ممکن نیست- و توسل به مردان حق که باطنی روشن و «چشمی نیکو (چشم نیکو شد دوی چشم بد / چشم بد را لاکنند زیر لگد ۵۱۴/۵)» دارند، و چون دل و درون آنان از رحمت حق بهره‌مند شده است می‌توانند باطن ناآگاهان را نیز روشن کنند و پلیدی درون آنان را -که از قهر و خشم پروردگار تیره شده است- نابود سازند (سبق رحمت راست، او از رحمت است / چشم بد محصل فهر و لعنت است ۵۱۵/۵). آری «چشم‌های پرخمار (دافع هر چشم بد از پیش و پس / چشم‌های پرخمار توست و بس چشم بد را چشم نیکوت، شها / مات و مستأصل کند، نعم الدواء ۲۸۱۴/۶ و ۲۸۱۵)» یار می‌تواند دردهای بی‌درمان را علاج کند.

۴- چشم جماد: در مثنوی از ادراک و «دیده‌وری» جمادات نیز سخن رفته است. «ستون حنّانه» از دوری پیامبر می‌نالد و سنگ ریزه‌ها بر نبوت پیامبر (ص) گواهی می‌دهند و کوه یاور داوود (ع) می‌شود (گر نبودی چشم دل حنّانه را / چون بدیدی هجر آن فرزانه را ۲۴۱۹/۴ سنگریزه گر نبودی دیده‌ور / چون گواهی دادی اندر مشیت در ۲۴۲۰/۴ گرنه کوه و سنگ با دیدار شد / پس چرا داود را او یار شد ۲۴۱۷/۴). تحقیق در این مقوله فرصتی دیگر می‌طلبد.

۵- نظر: در سخن مولانا علاوه بر «دید» و «چشم»، «نظر» نیز مجال انعکاس دارد، و آن علاوه بر معنی رایج (یک نظر دو گز همی بیند ز راه / یک نظر دو کون دید و روی شاه ۱۴۷۰/۶

□ «نظر» در مصراع اول چشم ظاهر است و در مصراع دوم دیده باطنی، گاهی به معنی توانایی ذهن برای ادراک حقایق است که نور معرفت آن را نیرو می‌بخشد (هر که او اندر نظر موصول شد / این خیرها پیش او معزول شد ۲۰۶۸/۴)

گرچه آن مطعم جان است و نظر / جسم را هم زان نصیب است ای پسر ۲۸۹/۵

□ در بیت دوم «آن» به نور حق برمی‌گردد که به روح کمال جو و «نظر» طعام می‌رساند، و گاهی مرادف دیده باطنی و بینش درونی و آگاهی و ادراک است که هر کس به اندازه بهره مندی خویش از آن، از نهان و آینده آگاهی می‌یابد (هین بین کز تو نظر آید به کار / باقیست شحمی و لحمی، بود و تار ۱۴۶۷/۶)

در گداز این جمله تن را در بصر / در نظر رو، در نظر رو، در نظر ۱۴۶۹/۶

جبر را ایشان شناسند ای پسر / که خدا بگشادشان در دل بصر

غیب و آینده برایشان گشت فاش / ذکر ماضی پیش ایشان گفت لاش ۱۴۷۶/۱ و ۱۴۷۷

□ و نیز رجوع شود به ۳۹۰۲/۳، ۴۲۲/۴، ۶۷۳/۴، ۲۹۰۴، ۳۱۸۱/۴؛ و گاهی نیز معادل عنایت و توجه به پروردگار (گیر می‌گیرید میان آن سفر / چه غم بودی گرم کردی نظر

کان نظر شیرین کننده رنج هاست / ساحران را خون بهای دست و پاست ۴۱۲۱/۵ و ۴۱۲۲) به سالک راه حق است که او را به حمایت الطاف حق پشت گرم و قوی دل می‌کند؛ چنان که ساحران درگاه فرعون هنگامی که از «نظر» الهی بهره‌مند می‌شوند از عذاب و کیفر فرعون بیم و هراسی ندارند، زیرا تهدید فرعون «خبر (دست می‌داده سخن، او بی‌خبر / که خبر هرزه بود پیش نظر ۲۰۶۶/۴)» است و آنها به مرتبه رؤیت و شهود حقیقت رسیده‌اند. مولانا تجانس روحی و معنوی را نیز از مقوله «نظر» تلقی می‌کند (جیست جنسیت یکی نوع نظر / که بدان یابند ره در همدگر

آن نظر که کرد حق در وی نهان / چون نهد در تو، تو گردی جنس آن ۳۰۰۱/۶ - ۳۰۰۲) یعنی حالات و قوا و خصائل فعال درونی که در درون آدمی به ودیعت نهاده شده‌اند و زمام امور تن را به دست دارند و نوع رفتار و گفتار و حرکات و سکناات آدمی را تعیین می‌کنند. ناگفته پیداست که داشتن دید درون و آگاهی باطن و «خوش منظری (از هزاران کس یکی خوش منظر است / که بدانند کوبه صندوق اندر است ۴۵۱۹/۶)» گوه‌رگران بهایی است که دیریاب و ارزشمند است و از هزاران تن

یکی ممکن است به آن دست یابد و روحش چنان متعالی شود که زندگی مادی و علائق دنیایی را زندان روح بداند.

نتیجه:

برای فهم و بررسی اندیشه‌های مولانا و مذاقه در مثنوی تحقیق موضوعی در آن ضرورت دارد و بررسی دقیق موضوعات مختلف که «چشم» تنها یکی از آن‌ها است، ما را در شناخت اندیشه‌های مولانا و فهم این کتاب دریاگونه یاری می‌کند. تفسیر موضوعی مثنوی هنوز شروع نشده است و نویسنده امیدوار است این مقاله گام بسیار کوچکی در این راه بی‌نهایت به شمار آید.

منابع:

- ۱- استعلامی، محمد؛ مثنوی؛ تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۲.
- ۲- زرین کوب، عبدالحسین؛ سرنی؛ تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۸.
- ۳- زمانی، کریم؛ شرح جامع مثنوی معنوی؛ تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸.
- ۴- گوهرین، سید صادق؛ فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی؛ تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۲.
- ۵- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴.
- ۶- نفیسی، علی اکبر؛ ناظم الاطباء؛ تهران: چاپ رنگین، ۱۳۱۸.
- ۷- پادشاه، محمد، آندراج؛ تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲.